

نگرش صدرا به عالم ذر و میثاق

مرضیه اخلاقی^۱

چکیده

صدرالمتألهین اهل بحث را از دریافت حقیقت و واقعیت چگونگی اخراج ذریه از صلب آدم به صورت ذرات ناتوان می‌داند بدین دلیل که انسان مراتب مختلف بعث و حشر دارد، اما براساس نظام هستی شناسی صدرا افراد بشر پیش از ورودشان به دنیا، هویت عقلیه‌ای دارند که از پشت پدر روحانی عقلی‌شان بیرون آمده‌اند و همو پدر حقیقی می‌باشد نه پدران جسمانی، و مراد از «آدم» در آیه ذر «پدر عقلی» همه افراد انسان است که وحدت جنسی دارد. بنابر نظام معرفت شناسی وی، انسان حاضر در آن عالم، با مشاهده حقیقت فقری و ربطی خویش به خدا به ربوبیت او و عبودیت خویش اقرار نموده و بر ربوبیتش میثاق سپرده و خود شاهد آن میثاق بوده است. وی پس از تقسیم افراد مورد خطاب آیه به سه دسته، بیان می‌دارد که اقرار و میثاق هر کدام از آنها به حسب حال و مقامشان ناشی از سمع و بصر و فؤاد خاص آنهاست. مقاله حاضر پس از مطالعه درون دینی این مسأله قرآنی به این نتیجه خواهد رسید که در مکتب حکمی صدرالمتألهین تفاوتی میان فهم فلسفی و دینی وجود ندارد و استفاده وی از متون دینی به عنوان متبعی در کنار سایر منابع فنی و تخصصی نبوده است تا تأثیر آنها در آثار و افکارش تأثیر متبعی باشد، بلکه تأثر وی از آنها یک نوع تأثر روی آوردی است که به لحاظ روش شناسی نوعی کثرت‌گرایی روی آوردی است. از این رو آنچه

در این روی آورد متعالی به دست می‌آید هم قابل عرضه به قرآن است و هم به برهان و هم به عرفان.

کلید واژه‌ها

حقیقت انسان، عالم ذر و مثل الهی، عهد و میثاق، عهد انسان، عهد خدا.

طرح مسأله

نفس انسانی در همهٔ احوال و مقامات خود ماهیت ثابتی ندارد، بلکه به موازات استکمال وجودی‌اش ماهیات گوناگونی را می‌یابد و با آنکه وحدت شخصی و وجودی آن محفوظ است، مراتب وجودی مختلفی را سپری می‌کند. این مراتب و نشأت را می‌توان به سه عالم کلی تقسیم کرد: ۱. مرحلهٔ قبل از تعلق به بدن و عالم طبیعت. ۲. مرحلهٔ طبیعت و تعلق به بدن. ۳. مرحلهٔ پس از عالم طبیعت و مفارقت از بدن. نفس در هر یک از مراحل و مراتب، وجودی خاص با احکام و آثار ویژه‌ای دارد. البته تعدد این مراحل به معنای تباین کامل آنها نیست بلکه میانشان نوعی رابطهٔ علت و معلولی است؛ زیرا تفاوت حقیقی علت و معلول در کمال و نقص است. پس نفوس در مرحلهٔ نخست و پیش از تعلق به ابدان در مرتبهٔ علت وجودی خود در عالم مفارقات یک وجود جمعی عقلانی دارند. این مدعای صدرا مبتنی بر یک اصل فلسفی است که براساس آن هر معلولی در مرتبهٔ علت تامهٔ خود حضور دارد اما به عنوان نفس و جوهر کنندهٔ بدن منوط به حصول استعداد خاصی در ماده بدن است و وقتی شرایط مادی لازم فراهم بشود و بدن استعداد تامی برای پذیرش نفس یافت نفوس، جزیی شده وارد عالم طبیعت می‌شوند و حدود جسمانی می‌یابند و این، مرحلهٔ دوم، تحقق آن در عالم طبیعت است. یعنی نفس ناطقه از عالم مجرد تنزل کرده و در قوس نزول خود به عالم طبیعت می‌رسد و در پرتو اکتساب فضایل و کمالات نفسانی پس از استکمال در قوس صعود به عالم عقلی راه می‌یابد و حتی بالاتر از عقل فعال رفته و با عقول عالیه متحد

می‌گردد. این، مرحله سوم، وجود نفس انسانی است.^۱ نظریه صدرا براساس مبانی و اصول فلسفی تشکیک در وجود و حرکت تکاملی و اشتداد در جوهر و نیز اتحاد مبدأ و منتهاست (اسفار، ۳۳۲/۸-۳۷۸، ۳۴۹).

مقاله حاضر در جستجوی کیفیت حضور انسان در مرحله و مرتبه اول است. به ویژه که بنابر آیه شریفه و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ آدَمِ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُنَا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف/ ۱۷۲) در صدد یافتن این مسأله است که در مکتب صدرا این بُعد از ابعاد وجودی انسان چگونه تبیین می‌شود؟ و چه تفاوتی یا اشتراکی با نگرش انسان شناختی فلسفه بحثی و عرفانی و قرآنی دارد؟ آیا می‌توان بینش و نگرش صدرا را حتی در این مسأله قرآنی، چند ضلعی دانست که ضلع اصلی آن را انسان شناسی فلسفی، عرفان و قرآنی تشکیل می‌دهد؟

کیفیت حضور انسان در عالم ذر

به عقیده صدرا سخن در کیفیت اخراج ذریه از صلب آدم به صورت ذرات، سخن عمیقی است که فهم آن اصلاً در توانایی اهل بحث نمی‌باشد و اذهان آنان از درک این مسأله بسیار دور از حقیقت و واقعیت است؛ زیرا انسان مراتب مختلف بعث و حشر دارد. در دستگاه هستی شناسی صدرا، عالمی پیش از عالم طبیعت وجود دارد و نیز نحوه حضور انسان در این عالم، وجود جمعی در عالم علم الهی است، چون هر معلولی در مرتبه علت خویش حضور دارد. آیات و روایات بسیاری از ائمه (ع) در این باره نقل شده است که انسان کینونت و وجودی مقدم بر وجودش در عالم طبیعت و جسم دارد. صدرا همچنین به توجیهاات گروهی از علما چون معتزله و متصوفه که قائل به ثابتات خارجی و علمی‌اند و نیز قائلان به قدم ارواح انسانی و استناد این عهد و میثاق به آنها به شدت می‌تازد و بر این عقیده است که مراد افلاطون از قدم نفوس نیز همین است و امکان

۱. تفاوت مرحله اول و سوم در این است که نفوس در مرحله نخست، وجود جمعی و کلی دارند ولی در مرحله سوم کثرت نفوس انسانی کمال یافته محفوظ است.

ندارد منظور حکیم دانشمند، تعیین جزئی نفوس بشری پیش از بدن باشد زیرا مستلزم محالات بی‌شماری است (همان، ۱۹۴/۹). مقصود حکمای بزرگ از تقدم ارواح بر بدنها، تقدم نشئه عقلی و صورت قضاگونه و وجود علوی آسمانی آنها در پناهگاه سرّ غیبت پیش از عالم شهادت، و کمر قضاء قبل از زهدان قدر، و عالم امر قبل از عالم خلق است و فرموده پیامبر اکرم (ص) که «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» (ابن ابی‌جمهور، ۱۲۱/۴) و «ان الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما شاکر منها اختلف» (مصباح الشریعه، ب ۴۷، ص ۱۵۶) دلالت بر آن دارد و روایت نبوی «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة» (شیخ صدوق، ۳۸/۴، ح ۵۸۲۱) اشاره دارد به تقدم وجود انسان در معدن ذات خویش، یعنی عقول مفارق‌هایی که خزائن علم الهی است و نیز آیه شریفه *ننشئکم فیما لاتعلمون (واقعه ۶۱/ صریحاً و آیه الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی المساجدین (شعراء ۲۱۸-۲۱۹) تلویحاً اشاره به آن دارد.*

صدرا در اینجا به دفاع از سخن محققانی از اهل توحید پرداخته، توضیح می‌دهد که مخاطب «ألسنت بریکم» حقیقت انسان موجود در عالم الهی و صقع ربوبی است، زیرا هر نوع طبیعی موجود در عالم طبیعت، واجد صورت مفارق عقلی و مثال نوری در عالم حقایق عقلی و مثل الهی است که همان مثال افلاطونی می‌باشد و بنابر نظر حکمای ربانی و عرفانی پیشین، همان صور موجود در عالم «علم الهی» است. همان که ربّ النوع نامیده می‌شود و در واقع هر ربّ النوعی ملک موکلی است که به اذن خداوند متعال حافظ افراد آن نوع است و همان صورت موجود نزد خداوند سبحان در عالم صور مفارقه و مثل نوریه عقلیه است که نسبتش با او نسبت اصل به فرع و نور به سایه است.

تفاوت میان حقیقت انسان و سایر حقایق موجود در عالم این است که هر یک از حقایق، مربوب اسمی از اسمای الهی است، اما حقیقت انسان مظهر اسم الله است که جامع جمیع اسمای الهی و مربوب آنهاست؛ چون هیچکس جز انسان نه توانایی تنزل از مقام خویش را دارد و نه استعداد ترقی از مقام نازلۀ خود و رسیدن به حضرت الهیه را داراست و تنها حقیقت انسان است که با صورت کونی خویش مستعد خلافت ربانی و با صورت عقلیه‌اش مستعد قبول عهد و پیمان الهی در آغاز و ابتدای قوس نزول هستی و وفای به عهد در قوس صعود و نهایت سیر استکمالی است. زیرا انسان است که به

جهت سیر و تطورش در عوالم و مراتب گوناگون وجودی، توانایی صعود و هبوط دارد و در هبوطش با فرمان *اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی* حین (بقره/۳۶) از عالم قدس و جنت تنزل می‌نماید و در سیر صعودش به جوار الله و مقام قاب قوسین و مکالمه حقیقی با خداوند سبحان، یعنی مقام «من رآنی فقد رأی الحق» (مجلسی، ۲۴۳/۷۹ ب ۲) نایل می‌شود. خداوند تنها بنی آدم را قبل از حضورشان در عالم طبیعت مورد خطاب و تکلم خویش قرار می‌دهد و آنان نیز پیش از تولد و حدوثشان، در پاسخ او «بلی» می‌گویند. پس آنچه برای انسان روی داده است به واسطه وجود ربانی است نه وجود انسانی و نهایت این مقام در سیر صعودی نیز همان مقامی است که خداوند سمع و بصر و لسان او می‌شود. چنانکه در حدیث قدسی آمده «كنت له سمعا و بصرا و لسانا بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق» (نک: همان، ۲۰۵/۵) و سخن جنید که «النهاییه هی الرجوع الی البدایه» اشاره به همین معناست.

بنابراین خلاصه نظر صدرا در کیفیت حضور انسان در عالم ذر چنین خواهد بود که افراد بشر پیش از ورودشان به دنیا، هویتات عقلیه‌ای دارند که از پشت پدر روحانی عقلی‌شان بیرون آمده است و همو پدر حقیقی می‌باشد نه پدران جسمانی، زیرا آنان معادات و مبادی ابدان آنهاست نه ارواح و مراد از «آدم» در آیه ذر، پدر عقلی همه افراد انسان است که وحدت جنسی دارد، چنانکه در خبر آمده «إن آدم أبا البشر^۱ عدد کثیر هذا آخرهم» (ملاصدرا، شرح اصول کافی، ص ۳۷۴، ذیل ح ۳۳۸).

پس این مقام، مقام عقلی تفصیلی برای افراد مردم بعد از وجود اعیان ثابتة آنان در علم الهی، به صورت بسیط عقلی می‌باشد (همو، اسرارالآیات، ص ۱۸۶). به عقیده صدرا آیه شریفه *فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید (ق/۲۲)* دلالت بر آن دارد که نفس، آن جمال مطلق را در عالمی مشاهده نموده که بلده الحرام و مدینه السلام و وطن پدر اصلی و زادگاه روح قدسی او بوده است (همو، مفاتیح الغیب، ص ۲۴۱) و خداوند پیش از وجود فردی و شخصیشان بر آنها تجلی نموده و پرورششان داده است و

۱. البته صدرا در اینجا توجه می‌دهد که از آن جهت که انبیا و اولیا (ع) چون علمی را که سبب حیات ارواح در دار بقا و جاودانگی است به افراد انسان می‌آموزند، برای افراد بشر به منزله آباء روحانی و عقلی‌اند.

وقتی انسان حقیقت خود و ربوبیت حق تعالی و عبودیت خویش را در آن موطن مشاهده کرد و خطابش را شنید، خدا در آن موطن شهودی با انسانها میثاق بست و از آنان اقرار گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگان گفتند: «بلی» تو رب مایی. زیرا مشاهده حقیقت عبد که حقیقتی جز وابستگی و فقر و ربط به خدا ندارد، بدون مشاهده ربوبیت الله، ممکن نیست؛ زیرا در نظام معرفتی صدرا اگر انسان به علم حضوری، این حقیقت مرتبط و وابسته به خدا را یافته باشد حتماً خدا را با چشم دل دیده است و لذا در آن موطن شهودی به ربوبیت خدا و عبودیت خویش اقرار کرده و بر ربوبیت او میثاق سپرده و شاهد آن میثاق نیز خودش بوده است (تفسیر القرآن الکریم، ۲۴۳/۲-۲۴۴، ذیل بقره/ ۲۷، اسفار، ۳۳۲/۸، ۳۵۵).

در نظر صدرا ارواح بشری از آغاز حصولشان در علم الهی و پنهان گاه‌های غیب و قلعه‌های قضا و قدر او تا آشکار شدنشان از باطن ملکوت به جهان شهادت مراتب گوناگونی دارند که برخی از آنها برتر و بالاتر و نورانیتر از بعض دیگر است، و از جهت جمعیت و بساطت و اجمال شدیدترند و بعضی پایینتر و نور کمتری دارند و جهت جدایی و تفرقه‌شان بیشتر، و تفصیل و ترکیبشان افزونتر است (شرح اصول کافی، ص ۴۷۴، ذیل ح ۱۴) و در تأیید نظر خویش به سخنی از ابن عربی تمسک می‌جوید که «خداوند روح انسانی را - در هر کجا باشد، خواه در دنیا یا برزخ یا آخرت - مدبر صورت حسی آفرید؛ پس اولین صورتی را که بدو بخشید همان صورتی است که به واسطه آن از او میثاق گرفت بر اقرار به ربوبیت خویش و سپس از آن صورت به این صورت جسمانی دنیایی محشور گردید. این مرتبه از چهار ماهگی دوران جنینی‌اش در شکم مادر شروع می‌شود تا زمان فرا رسیدن مرگ و خروجش از دنیا» (فتوحات مکیه، ۶۲۷/۲).

از این رو مخاطبان آیه ذر را به سه دسته سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال و در جای دیگر به السابقون المقربون، اصحاب الیمین و اصحاب المشامه (شرح اصول کافی، کتاب التوحید، ۱/ ۳۷۳، ذیل ح ۳۳۸) تقسیم می‌کند که خداوند برای هر کدام از آنها به حسب حال و مقامش سمع و بصر و فؤاد خاصی قرار داده و سپس از آنان اقرار گرفته و با آنها میثاق بسته است. خداوند چون گروه سابقین را به نظر محبت نگریست

و قابل نور محبتشان ساخت، چنانکه می‌فرماید: *یحبههم و یحبونه (مائده/۵۴)* و چشم و گوش و دلشان را منور به انوار لطف و کرامت خویش گردانید، پرسید: *ألست بریکم؟ (اعراف/۱۷۲)* و آنها که با شنوایی مورد خطابش را شنیدند و با بینش منور، جمالش را دیدند و با قلب منور، خواهان دیدارش شدند؛ با زبان محبت، از روی حق و یقین ایمان و تسلیم و تعبد و بندگی پاسخ «بلی» دادند و اصحاب یمین چون خطاب الهی را با قابلیت شنیدند و شواهد ربانی را با بینشی عریان و خالی از پوشش دیدند و تعریف وحدانیت او را با قلوب صاف و پاکشان فهمیدند (نک: شرح اصول کافی، ۳۷۴/۱)، با زبان ایمان تعبدی و بندگی پاسخ دادند «بلی» تو پروردگار و معبود ما هستی و اصحاب شمال، چون به اظهار عزت و علو امتحان شدند و محجوب به رداء غیرت و کبریایی گردیدند؛ خطاب پروردگار را از پشت حجاب شنیدند و بر شنوایی شان دوری و بر بینایی شان حجاب ظلمانی سایه افکند و بر قلوبشان مهر ظلمت زده شد، لذا خطاب الهی را از روی قبول و طاعت نشنیدند و با زبان جبر و اضطرار و دهشت و افتقار، اقرار به ربوبیتش کردند (تفسیر القرآن الکریم، ۲۴۴/۲-۲۴۵، شرح اصول کافی، ۲۷۰/۱-۲۷۴، ذیل ح ۳۳۸).

به عقیده صدرا درک عمیق نحوه وجود عقلانی نفوس در عالم عقول و پیش از هبوط به عالم طبیعت، تنها برای کسانی مقدور است که از مرحله علم الیقین گذر کرده و به مرحله عین الیقین رسیده باشند (اسفار، ۳۶۸/۸).

در ریشه‌یابی نظر صدرا و دریافت تأثیر وی از منابع فلسفی، عرفانی و متون دینی ملاحظه مواردی ضروری است: ۱- در فلسفه بحثی اگر چه این قبیل از مسائل طرح نشده است اما شاید بتوان نظر ابن سینا را هنگام درک کلیات که اتصال با عقل فعال است در اینجا مورد توجه قرار داد؛ کسی که به مرتبه عقل بالمستفاد رسیده، به دلیل صعود و اتصال با عالم عقلانی به درک حقایق نایل می‌شود و به وجود عقلی آنها پی می‌برد، دلیل بر وجود آن حقایق در عالم مجرد عقلانی است که انسان تنزل یافته در عالم طبیعت و ماده پس از طی مراحل استکمال بتواند متصل به عالم عقلانی مجرد بشود و حقایق موجود در آنجا را درک کند.

۲- در عرفان، با توجه به اینکه عالم ذر عالم علم الهی است، نظریهٔ اعیان ثابت و حضور حقایق موجودات را در حضرت علمیه پیش روی داریم. به علاوه سید حیدر آملی می‌گوید: «مراد از پشت آدم، عالم ارواح جبروتیه و عالم عقل است و حضور موجودات در آن عالم حضور اجمالی بالقوه است. پس اقرار به «بلی» اقرار به زبان استعداد و قابلیت است؛ یعنی اگر آنان در عالم خارج موجود بودند قطعاً در پاسخ به این سوال جواب مثبت داده و اقرار به ربوبیتش می‌نمودند» (جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۵۴۰).

۳- آنچه در متون تفسیری و روایی مشاهده می‌شود نظرات متفاوت و گوناگونی از جانب موافقان و مخالفان نظریه عالم ذر است. نظر موافقان یعنی همهٔ علمای حدیث و جمعی از مفسران که در صدد اثبات و دفاع از آن برآمده‌اند و آنچه از آیه و روایات فهمیده‌اند این است که خدای سبحان بعد از آنکه آدم را به صورت انسانی تمام عیار آفرین نطفه‌هایی را بیرون آورد که در صلب او تگون یافته و بعدها عین آن نطفه‌ها اولاد بلافصل او شدند، و از آن نطفه‌ها نطفه‌های دیگری بیرون کشید که بعدها فرزندان نطفه‌های اول شدند. به عبارت دیگر نخست نطفهٔ آدم را که مادهٔ اصلی بشر است بیرون آورد و آن را با عمل تجزیه به عدد بی‌شمار بنی‌آدم تجزیه نمود و برای هر فرد فرد بنی نوع بشر از نطفهٔ پدر بزرگ خود نصیبی را که داشتند معلوم کرد و در نتیجه نطفه‌های مزبور به صورت ذراتی بی‌شمار درآمدند. آنگاه خدای سبحان هر یک از این ذرات را به صورت انسانی تام الخلقه و عیناً نظیر همان انسانی دنیوی درآورد که این ذره جزئی از آن است و همه را جان داد و صاحب عقل کرد و به آنها چیزی که بتوانند با آن بشنوند و چیزی که بتوانند با آن تکلم کنند و دلی داد که بتوانند معانی را در آن پنهان و یا اظهار و یا کتمان کنند. حال یا در موقع خلقت آدم این عمل را انجام داد و یا قبل از آن، به هر تقدیر در این موقع خود را به ایشان معرفی کرد و ایشان را مخاطب قرار داد، آنان نیز در پاسخ به ربوبیتش اقرار کردند. آنگاه آنان را به سوی موطن اصلی‌شان برگردانید که همان اصلاب است و همه در حالی که آن جان و آن معرفت به ربوبیت را داشتند، در صلب آدم جمع شدند. اگر چه ویژگی‌های عالم ذر و اشهاد را فراموش کردند و همچنان در اصلاب می‌گردند تا خداوند اجازه خروج به دنیا را به ایشان بدهد.

سپس در حالی به دنیا می‌آیند که آن معرفت به ربوبیت را همراه دارند و لذا با مشاهده احتیاج ذاتی خود حکم می‌کنند به اینکه محتاج رب و مالک و مدبری‌اند که امور آنان را اداره می‌کند. بر این نظریه ایرادات و اشکالاتی وارد است که بحث پیرامون آن خارج از موضوع مقاله است. منکران عالم ذر بر این عقیده‌اند که آیه شریفه، اشاره دارد به وضع و حالت انسان در زندگی دنیایی، یعنی خداوند سبحان یک یک افراد انسان را از اصلاّب و أرحام به سوی مرحله انفصال و جدایی از پدران بیرون آورده و در آنان معرفت به ربوبیت خود و احتیاج به خود را ترکیب کرده است، گویا پس از آنکه متوجه‌شان ساخت به اینکه مستغرق در احتیاجند، روی به ایشان کرده و می‌فرماید: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» و آنان پس از شنیدن این خطاب بلی می‌گویند.

خداوند متعال این پرسش و پاسخ درونی را در دل فرد فرد انسانها جای داد تا حجت را برایشان تمام کند و عذر و حجتشان را که «ما معرفتی به این معنا نداشتیم» از بین ببرد و این میثاق مأخوذ در سراسر دنیاست و مادام که انسانی به وجود می‌آید ادامه داشته و با جریان او جریان دارد (نک: طباطبایی، اعراف / ذیل ۱۷۲).

به عقیده صدرا همه این نظرات مبتنی بر گمان صرف و احتمالات ذهنی خالی از کشف و برهان است و لذا در تفسیر خود، در تبیین و تأویل استخراج ذرات از صلب آدم به انتقاد شدید از متکلمان و فخر رازی می‌پردازد.

معنا و ماهیت عهد و میثاق

میثاق معنای مصدری دارد و در لغت به معنای تأیید کردن و استوار ساختن است. میثاق یا از ناحیه خداوند است که متعهد به انزال کتب و آیات است و یا از ناحیه بندگان است که چون استعداد و توانایی پذیرش آن را دارند، مقرر به این قبول‌اند و در نتیجه ملتزم به آن (تفسیر القرآن الکریم، ۲۴۶/۲). اخذ میثاق به عنوان حجت بالغه الهی است و هدف از گرفتن آن اتمام حجت خداوند بر انسانهاست. عهد به معنای پیمان و قرارداد است و بر هر چیزی اطلاق می‌شود که مورد تعهد است مانند وصایا، سوگندها، نذورات و اوقاف. در معنای عهد الهی اقوال گوناگونی وجود دارد و صدرا به سه قول اشاره می‌کند: ۱- آنچه در عقول نهاده شده است، یعنی استعداد و توانایی

درک براهین و دلایل اقامه شده‌ای که در اثبات صحت توحید خداوند و صدق پیامبرش، به کار برده می‌شود. معنای آیات و اَشْهَدُهمَ عَلٰی اَنْفُسِهِم اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قالوا بلی (اعراف/۱۷۲) و نیز اَوْفُوا بِعَهْدِيْ اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ (بقره/۴۰) همین است، یعنی پیمانی که خدای سبحان به وسیلهٔ عقل و فطرت که حجت باطنی بین خدا و عبد است، از انسان گرفته است. ۲ - مراد پیمانی است که خداوند از مردم، پیش از تعلق به ابدانشان، از آنان گرفته، یعنی هنگامی که به صورت ذرات ریزی از صلب آدم (ع) آنان را بیرون آورد. و معنای اَشْهَدُهمَ عَلٰی اَنْفُسِهِم (اعراف/۱۷۲) همین است. یعنی همان پیمانی که در عالم ذر از انسانها گرفته شده است. صدرا در اینجا پس از بیان این دو قول تذکر می‌دهد که این قسم بازگشت به وجه اول دارد.

۳ - منظور همان است که آیه شریفه و اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ لَئِنْ جِئْتَهُمْ نَذِيْرًا لِّيَكُوْنُنَّ اَهْدٰى مِّنْ اٰحَدِيْ الْاُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيْرٌ مَّا زَادَهُمْ اِلَّا نِفُوْرًا (فاطر/ ۴۲) دلالت بر آن دارد. پس هنگامی که بدانچه بر آن سوگند خورده‌اند، انجام نمی‌دادند و هدایت نمی‌یافتند، عهد و پیمان را شکستند. شاید مراد همان پیمانی باشد که خداوند از امتهای قبل گرفت تا به نبوت پیامبر خاتم (ص) ایمان بیاورند و لذا آنان که ایمان نیاوردند در واقع نقض عهد کرده‌اند و پیمان شکن می‌باشند. این قول مرجوحی است، چون اختصاص به گروه خاصی دارد که مورد سرزنش قرار می‌گیرند به واسطه آنچه به اختیار خودشان ملتزم به آنند برخلاف گروه اول، زیرا شامل هر کافر و گمراه شونده‌ای می‌شود. اینان مستحق سرزنش‌اند چون عهدی را شکستند که خداوند آن را با دلایل آفاقی و انفسی و شواهد برهانی و دلایل بین و روشنی که به واسطهٔ کتب و پیامبران، فرو فرستاد و به همراهی آنچه در عقول به امانت سپرده بود، محکم و استوارش ساخت (تفسیر القرآن الکریم، ۲/۲۴۱).

انواع عهد

خداوند متعال دو پیمان عام و خاص دارد، پیمان عامش که از همهٔ موجودات عالم گرفته می‌شود، عبارت از اطاعت و عبادت و تسبیح و تعظیم حق تعالی است؛ زیرا حیات و وجود هر موجودی از ناحیه او می‌باشد که حی قیوم است و نوری است افاضه

شده از او که نور آسمانها و زمین است و عهد و پیمان خاصش سه‌گونه است: ۱ - عهده‌ی که از تمامی فرزندان آدم گرفته تا همانگونه که به حسب فطرت و حقیقت ذات خویش و از روی شهود عقلی اقرار به ربوبیتش کرده‌اند به زبان نیز اعتراف کنند که با آیه قالوا بلی شهدنا (اعراف/ ۱۷۲) از آن خبر داده است. ۲- عهده‌ی که از پیامبران گرفته تا دین را بر پا دارند و پراکنده نگردند و رسالت را به همه خلق خدا ابلاغ نمایند، و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم (احزاب/ ۷). ۳- عهده‌ی که اختصاص به علما دارد تا حقیقت را آشکار کنند و پنهان نسازند و این همان فرموده خداوند سبحان است که و إذ أخذ الله میثاق الذین اوتوا الكتاب لتبیینه للناس و لا تکتمونه (آل عمران/ ۱۸۷) و از رسول اکرم (ص) روایت شده است که «من علم علما فکتمه ألجم یوم القیامه بلجام من نار» (تفسیر الامام العسکری، ص ۴۰۲، ح ۲۷۳، مجلسی، ۳۰۰/۵۷؛ ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ۲۴۵/۲-۲۴۶).

برحسب آنچه در متون دینی و منابع عرفانی در این مقام آمده است در ریشه‌یابی نظر صدرا می‌توان تکمله‌ای را افزود: عهد به معنای قرارداد و پیمان است و عهد خدا همان سفارش و فرمان اوست که در آیه شریفه ألم أعهد الیکم یا بنی آدم (یس/ ۶۰) بدان اشاره شده است و میثاق به معنای پیمان محکم قابل اطمینان است.

اقوال دیگری نیز وجود دارد، از جمله: ۱- همان وجدان و شعور فطری است که در عقول بشر نهاده شده است، یعنی استعداد و توانایی درک دلایل و براهین توحید، عدل و نیز معجزاتی که در صدق پیامبران الهی به کار برده می‌شود و انسانها ملتزم بدان علمند، زیرا از لوازم ذاتی آنهاست. به گونه‌ای که اگر از صفات نفسانی و آلودگیهای جسمانی، مجرد شوند شهادتشان بر خود و قبول و اقرارشان را آشکارا و روشن مشاهده می‌کنند؛ زیرا علم بدان ضروری است و قبول آن نیز ذاتی است. نقض این نوع از عهد عبارت از نفی و ترک اقرار و قبولی است که درستی و صحت آن به واسطه دلایل بر آنها روشن گردیده و آن هنگامی است که در ذوات بدنی و آلودگیهای طبیعی خود به سر می‌برند و از هوا و هوس پیروی می‌نمایند و محجوب از وحدت الهی و تعبدش می‌باشند. ۲- امر و نهی خداوند که توسط پیامبران به بندگان ابلاغ شده است عهد خداست با مردم و نقض آن، نافرمانی مردم است. ۳- مراد کفار اهل کتاباند، چون

خداوند در کتابهایش از آنان در تصدیق پیامبری حضرت محمد (ص) پیمان گرفته بود ولی آنان اگر چه علم بدان داشتند، عمل نکردند و آن را به بهایی ناچیز فروختند. ۴- مراد همان پیمانی است که از فرزندان آدم، هنگامی که به صورت ذرات ریزی در صلب پدر اصلی‌شان یعنی آدم بودند گرفته شده است. ۵- مراد سوگندی است که در آیه شریفه و أقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم نذير ليكونن أهدى من إحدى الامم فلما جاءهم نذير ما زادهم إلا نفورا (فاطر/۴۲) به آن اشاره شده است.

بنابراین، این موضوع اگرچه صبغه تفسیری دارد و فهم صدرا را از آیات و روایات نشان می‌دهد اما چون جدا کردن فهم فلسفی وی از فهم تفسیری و دینی‌اش، دشوار بلکه غیرممکن است، می‌توان آن را چند تباری دانسته و در سیستم فکری و مکتب خاص وی جای داد. به ویژه که تبیین به کار برده شده مبتنی بر اصول اصالت وجود و اشتداد وجودی می‌باشد.

عهد خدا با انسان و انسان با خدا

عهد الهی همان پیمانی است که در الست گرفته است و این حقیقت، همان است که در خرده‌ها ثابت و نفوس آدمیان بر آن سرشته شده‌اند. یعنی ایمان به خدا و توحید او از روی آیات و براهینی که بر توحید، وجوب وجود، انصافش به اسمای حسنی و صفات علیا، دوری‌اش از نقصها و نارسایی‌ها و بدی‌ها و بازگشت همه خلایق در روز رستاخیز به سوی او، دلالت دارد و آیه و اشهدهم علی أنفسهم تأویل به این عهد و پیمان است. این همان عهدی است که از بندگان و امت رسولان و پیروان انبیاء گرفته شده است. یعنی هنگامی که رسول مصدقی که دارای بینات و معجزاتی است به سوی آنها برانگیخته می‌شود، تصدیقش می‌کنند و بدو ایمان می‌آورند و فرمانبرداری می‌باشند و فرمانهایش را پنهان نمی‌سازند و از حکم و فرمانش هراسی به دل راه نمی‌دهند و مخالفت نمی‌نمایند که آیه إذ أخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب (آل عمران/۱۸۷) و آیات همانند دیگر، اشاره به آن دارد و اما عهدی که از رسولان گرفته است تبلیغ و تعلیم و هدایت و تربیت و تأدیب خلق اوست که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک (مائده ۶۷) و آیات همانند دیگر، دلالت بر آن دارد.

حال که روشن شد عهد الهی بر امت، پیروی و بر رسولان، تبلیغ است عهد خدا بر جاهل، فرا گرفتن علم و بر دانشمندان، بذل و آموزش علم خواهد بود و از این روست که عهد الهی را سه گونه می‌دانند (شرح اصول کافی، ص ۱۸۰، ذیل ح ۲۹؛ تفسیر القرآن الکریم، ص ۲۱۶). در مبحث پیش صدرا شنوندگان خطاب الهی را به سه گروه تقسیم نمود که هر کدام به مقتضای مقام و مرتبه خویش خطاب را به گونه‌ای می‌شنیدند و بدان پاسخ می‌دادند. عهد و پیمانی که از آنان گرفته می‌شود نیز برحسب مقام و حالشان متفاوت خواهد بود. میثاق السابقون المقربون آن است که تنها خداوند سبحان را دوست داشته باشند و فقط او را عبادت و پرستش کنند و اصحاب یمین یا میمنه متعهدند که تنها او را پرستش کنند و اولیاءاش را دوست داشته باشند و اصحاب شمال یا مشأمه پیمان بر عبودیت و انقیاد او بسته‌اند (شرح اصول کافی، ۱/۳۷۵).

صدرا در آثار تفسیری خویش بیان می‌دارد که منظور از عهد الهی که خداوند در آیه شریفه یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي أنعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون (بقره ۴۰/)، وفای به آن را خواسته است، ایمان به خدا و توحیدی است که از طریق دین محمد (ص) بدان راه می‌یابیم. زیرا ایمان به خدا و روز رستاخیز و تقرب به حضرت الهی‌اش که از ابتدای خلقت تا زمان برانگیخته شدن پیامبر اکرم (ص) به تدریج رو به استکمال بوده است با برانگیخته شدن محمد (ص) به نهایت درجه کمال و تمامیت خود رسیده است به گونه‌ای که کاملتر و تمامتر از او وجود ندارد و خداوند سبحان می‌فرماید الیوم أكملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی (مائده ۳/). یعنی دین اسلام و نعمت ایمان. این نعمت تامه ایمانی عیناً همان نعمتی است که از بنی اسرائیل خواست تا آن را به یاد آورند و تمامیت و کمال آن تنها با ملت بیضای محمدیه و نعمت حقیقی ایمانی فراهم می‌شود؛ زیرا مراتب و درجات معرفت خدا و ملائک و کتب و رسل و روز آخرت در هر زمان به حسب کمال و نقص، قوت و ضعف، متفاوت است و هر چه به زمان پیامبر اکرم (ص) نزدیکتر باشند کاملتر و قویتر، نورانیتر و خالصتر است. چون این معارف در اتمهای گذشته و مقدم بر امت محمدی که بهترین امتها است آمیخته به حس و خیال و وهم و عقل است. اما نور حقیقت که نور احمدی است برتر و بالاتر از نور حسی و خیال و عقلی است، طوری است وراء این أطوار و أنوار

سه‌گانه‌ای که بر هر یک از امت‌های پیشین زمان آدم (ع) و موسی (ع) تأییده و همه آنها حجب نوری الهی است. همانگونه که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إن لله سبعین حجاباً من نور» (ابن ابی‌جمهور، ۱۰۶/۴، ح ۱۵۸). به هر حال این نور احمدی در اصلاب عقاید عقول گذشتگان و ارحام استعدادات نفوس آنان وجود داشته است که از طوری به طور دیگر و از حالتی به حالت دیگر «مبشران و منذران» منتقل گردیده تا در نقطه پایانی خویش قرار گرفته است و بدین ترتیب نقطه آغازین را به نقطه پایانی قوس صعود متصل ساخته است: فکان قاب قوسین أو أدنی (نجم/۹). این معنای همان عهدی است که خداوند از پیامبر میثاق به آن را گرفته است، چنانکه می‌فرماید: و لقد أخذ الله میثاق بنی‌اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً و قال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوه و اتیتم الزکوه و آمنتم برسلی و عزرتموهم و اقرضتم الله قرضاً حسناً لا کفرن عنکم سیئاتکم و لادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل (مائده/۱۲) و نیز آیه و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوه و الذین بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التواریه و الانجیل (اعراف/۱۵۶-۱۵۷). از ابن عباس روایت شده که «ان لله تعالی کان عهد الی بنی‌اسرائیل فی التوریه انی باعث من بنی اسمعیل نبیا امیاً، فمن تبعه و صدق بالنور الذی یأتی به غفرت له ذنبه و أدخلته الجنة و جعلت له اجرین، أجر باتباع ماجاء به موسی و جاءت به انبیاء بنی اسرائیل و اجرا باتباع ماجاء به محمد النبى الامى من ولد اسمعیل» و تصدیق این گفتار در قرآن مجید آیات الذین اتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون و اذا یتلی علیهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله مسلمین اولئک یؤتون أجرهم مرتین بما صبروا (قصص/۵۲-۵۴) می‌باشد (تفسیر القرآن الکریم، ۱۹۱/۳-۱۹۴).

صدرا پیمانی را که در «أوف بعهدکم» آمده همان نور نبوی معنا می‌کند که انسان مأمور پذیرش و برداشت آن گردید و از آن تعبیر می‌شود به امانتی که بر آسمانها و زمین ارائه گردید. این نور در ابتدای خلقت و آفرینش همراه حجابها و پوشش‌های کونیه است و پیوسته و به تدریج حجب ظلمانی و نورانی در هر زمان با خروج تدریجی نفوس انسانی از قوه به فعل، برداشته می‌شود تا اینکه پاره‌ای از این نور در زمان

پیامبرانی چون ابراهیم و موسی و عیسی (ع) و تماش در زمان خاتم الانبیاء آشکار می‌شود. به عقیده صدرا معنای وفای به عهد بندگان نسبت به خدا عبارت از معرفت این نوری است که خداوند آن را بر قلب رسولش (ص) نازل کرده است بلکه در حقیقت خود رسول الله است که آیهٔ قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین (مائده ۱۵) دلالت بر آن دارد. مراد از «نور» به کار برده شده در این آیه همان لوح ضمیر حضرت است که نوری از انوار الهی و سری از اسرار ربانی است. مراد از «کتاب» همان کلام الهی نازل بر آن حضرت می‌باشد که نشان از معرفت حق و آیات و ملائکه و کتب عقلیه و نفسیه و احکام قضا و قدر و کیفیت تعلق علم و قدرت خداوند به همهٔ موجودات عالم، و چگونگی عنایت و حکمتش در آفرینش آسمانها و زمین و گسترش نور وجود بر صفحهٔ ماهیات و هیکل ممکنات و شناخت معاد و کیفیت حکمت بازگشت همهٔ اشیاء در روز رستاخیز به خداوند یکتای قهار و ایمان شهودی و یقینی به همهٔ این معارف دارد. معنای وفای به عهد خدا نسبت به بندگان عبارت است از تابش انوار رحمت خداوندی بر هر مرتبه‌ای از مراتب بندگی و هر مقامی از مقامات سلوک به سوی الله تا هرگاه بنده مراحل و منازل حسی و خیالی و عقلی را یکی پس از دیگری طی نمود و به مرتبهٔ پایداری و نهایه رسید، از نور جمال ازلش بر او بتابد و او را که در شمار محبانش بود جزء محبوبان خویش گرداند، و او را که از شنوندگان اثر بود جزء واصلان به عین و شهود قرار دهد؛ لذا علمش علم عینی می‌گردد و ایمانش عیانی و خواندندش قرآنی و گفتارش رسا و کلامش گویا می‌شود (همان، ۲۰۰/۳-۲۰۱).

علت پیمان‌شکنی انسان

انسان همین که از عالم وحدت الهی به جنت پدرش آدم (ع) هبوط می‌کند و سپس به فرمان «إهبطوا» پروردگارش به سرزمین بشریت نازل می‌شود و بدین ترتیب از موطن اصلی خویش جدا گشته، وارد سرزمین تفرقه و تشتت می‌گردد، هم به لحاظ تکوینی و ساختار وجودش و هم به واسطهٔ امر تشریح و ارسال رسل از جانب پروردگارش شایستگی دارد تا از این عالم ماده، ارتقاء وجودی یافته از پوسته‌های خلقی خویش مجرد شود و خود را از علایق طبیعت رها سازد و با سبقت گرفتن در انجام اعمال خیر

رهسپار بهشت گردد و به عالم رحمت و معرفت متصل گردد، چنانکه خداوند سبحان می‌فرماید فاستبقوا الخیرات (مانده ۴۸) و سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها كعرض السماء و الارض (حدید ۲۱) و أنیبوا الی ربکم (زمر/۵۴) و ارجعوا الی أبیکم (یوسف ۸۱). (همان، ۲۴۳-۲۴۴).

پس حقیقت انسان موجود در عالم حضرت ربوبی جهات و حیثیات عقلیه‌ای دارد که چون تنزل یابد به واسطه اشراقات نوری واجبی و نقایص امکانی و کثرت برخوردها و اصطکاکات ناشی از جهات نور و ظلمت، وجوب و امکان، کمال و نقصان، دچار پیمان شکنی و نقض عهدی می‌شود که در عالم علم الهی بدان پاسخ داده است. زیرا در این عالمی که خانه دوری و جدایی و جایگاه رنج و ناراحتی است، به واسطه وجود قوا و کاستی‌ها و پستی‌های بدنی و خوی‌های بد و زشت، چشم دلش از دیدن حق و مشاهده جمال و جلال او کور، و نفسش محجوب و پوشیده گردیده است، زیرا غریب و بیگانه مانند کور است و آن عوارض مانند پرده و حجابی است میان چشم ما و قرص خورشید (مفاتیح الغیب، ص ۲۴۲). به عقیده صدرا وفای به عهد از صفات عقل انسان است و پیمان‌شکنی از جهل و بیخردی، پس انسانی که در مراتب و مراحل نازلۀ عالم جسمانی و ماده باقی مانده است و مراحل استکمالی را طی نکرده باشد و ارتقاء وجودی نیافته باشد، معرفت لازم را به دست نمی‌آورد و عهد و پیمان خویش را فراموش نموده پیمان‌شکن می‌شود (تفسیر القرآن الکریم، ۲۴۳/۲-۲۴۴).

این مبحث مبتنی بر اصل حرکت جوهری و اشتداد در وجود است و این روش صدرا در جای جای آثار تفسیری و فلسفی‌اش مشاهده می‌شود و در تأویل و تفسیر آیات و روایات، اصول فلسفی وی را می‌یابیم و در تبیین اصول فلسفی‌اش به آیات و روایات بر می‌خوریم. و همه حکایت از عدم انفکاک و جدایی فهم فلسفی وی از فهم تفسیر و دینی‌اش دارد و نشان از اعتقاد او در هماهنگی میان برهان، عرفان و قرآن که عملاً به اثبات آن پرداخته است. چرا که در عرفان عهد و پیمان میان خداوند متعال و بندگانش به دو گونه عهد کلی و جزئی تقسیم می‌شود. عهد کلی آن عهدی است که میان اسم جامع الهی و بندگانش بسته می‌شود، به اینکه خدا را به امر تکلیفی و امر ارادی به حسب هر اسمی عبادت کنند که بر آنان حاکم است. عهد کلی ارادی نقض نمی‌شود

ولی عهد کلی تکلیفی به دلیل احتجاب از فطرت اصلی و آلودگی به غواشی و کثافات طبیعی که موجب کفر و عصیان است نقض می‌شود (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، فص اسماعیلیه، ص ۶۵۱).

در قرآن (نک: طباطبایی، ذیل بقره/۲۷، رعد/۲۰، اعراف/۱۲۷؛ طبرسی، مجمع البیان؛ فخر رازی، تفسیر کبیر؛ زمخشری، الکشاف، کاشانی، تفسیر القرآن الکریم) عهد انسان با خدا شامل: ۱- عهد عمومی است که از تمام انسانها گرفته شده است بر ربوبیت خدا و عبودیت انسان. در واقع همان عهد فطری است که به زبان فطرت خود با پروردگار خویش بستند که او را یگانه بدانند و براساس توحید و یکتایی او عمل نموده، آثار توحید را از خود نشان دهند و نیز عهد و میثاقی هم که به وسیله انبیاء و رسل و به دستور خدای سبحان از بشر گرفته شده است و همچنین خلاصه آن احکام و شرایعی که انبیا آورده‌اند، همه از فروع این میثاق فطری است؛ چون ادیان همه فطریند. ۲- عهد و میثاق خاصی که از انبیا گرفته شده است تا رسالت خود را ابلاغ نمایند و دین خدا را بر پا دارند و از تفرقه افکنی در دین بپرهیزند. ۳- عهد خاصی که از علما گرفته شده است. و عهد بندگان همان فضل و احسان و منتی است که خداوند برای بندگانش بر خویش واجب گردانیده است (فتوحات مکیه، ۴۰۶/۲).

تحلیل روش شناختی دیدگاه صدرا

مسأله مورد بحث که اساساً یک مسأله قرآنی است و به طریق مطالعه درون دینی به عنوان یک مسأله طرح شده است حکایت از آن دارد که صدرا نظر عرفا را موافق قرآن یافته و از برخی اصول فلسفی فلاسفه برای رسیدن به مراد خویش استفاده کرده است و تحت تأثیر قرآن و عرفان به تبیین آن پرداخته است و نیز نشان دهنده این است که صدرا المتألهین کمال حکمت متعالیه خویش را در جمع میان عرفان نظری، حکمت اشراق، حکمت مشاء، قرآن و حدیث جستجو می‌کند و هر کدام را در عین لزوم و استقلال یا دیگری می‌طلبد و با اطمینان به هماهنگی و جزم به عدم اختلاف، همه آنها را گرد هم می‌بیند و در مقام سنجش درونی، اصالت را از آن قرآن می‌داند و برهان و عرفان را در محور وحی غیرقابل انفکاک مشاهده می‌کند و این را در تمام آثارش اثبات

می‌نماید از این روی آثار وی ترکیبی از قضایای منطقی، شهود عرفانی، احادیث نبوی و آیات قرآنی است. او با تأویل رمزی متون مقدس، کیفیت عرفانی معنی باطنی را به اثبات می‌رساند و با شهود عرفانی، تفکر بحثی و عقلی را تابع حقایق کلی شناخت عرفانی می‌کند. صدرا پایه بحثهای علمی و فلسفی خود را که حاصل این تغییر و انتقال ذهنی است، بر اساس توفیق میان عقل و کشف و شرع می‌گذارد و در راه کشف حقایق الهیات از مقدمات برهانی و مطالب کشفی و قطعیات دینی استفاده می‌نماید. وی با صورت منطقی دادن به کشف و شهود عرفا به ویژه ابن عربی و پیروانش و بیرون کشیدن مضامین فلسفی و متافیزیکی از اقوال ائمه (ع) (جوادی آملی، ۴۹/۱) بنیانگذار مکتب تازه‌ای می‌شود که پایه‌های اساسی و اضلاع اصلی آن مبتنی بر برهان عرفان و قرآن است. از این رو نه تنها تفاوتی میان فهم فلسفی و دینی او وجود ندارد بلکه جدا کردن این دو فهم از یکدیگر در حکمت متعالیه صدرا بسیار سخت و دشوار بلکه غیرممکن می‌باشد. لذا می‌توان قائل شد که استفاده وی از متون دینی به عنوان منبعی در کنار سایر منابع فنی و تخصصی نبوده است تا تأثیر آنها در آثار و افکارش تأثیر منبعی باشد؛ بلکه تأثر وی از منابع عرفانی و متون دینی یک نوع تأثر روی آوردی است که به لحاظ روش شناسی نسبت به روی آوردها نوعی کثرت‌گرایی است و لذا آنچه در این روی آورد متعالی به دست می‌آید هم قابل عرضه به قرآن است و هم به برهان و هم به عرفان.

نتیجه

۱- به عقیده صدرا حقیقت انسان با صورت کونی‌اش مستعد خلافت ربانی، با صورت عقلی‌اش مستعد قبول عهد و پیمان الهی در آغاز و ابتدای قوس نزول هستی، و وفای به عهد در قوس صعود و نهایت سیر استکمالی است. انسان به وساطه وجود ربانی، نه انسانی‌اش مورد خطاب و تکلم حق تعالی قرار می‌گیرد و پیش از تولد و حدوثش، در پاسخ او «بلی» می‌گوید؛ و لذا مراد از آیه شریفه ذر «پدر عقلی» همه افراد انسان است که وحدت جنسی دارد و افراد بشر پیش از ورودشان به دنیا در عالم «علم الهی» به دلیل حضور جمعی و علم شهودیشان، اقرار به ربوبیت او و عبودیت خویش نموده و بر

ربوبیتش میثاق می‌بندند. و به مقتضای تفاوت مرتبه و مقامشان هم خطابی را که می‌شنوند و هم پاسخی که می‌دهند و هم عهد و پیمانی که از آنان گرفته می‌شود، متفاوت خواهد بود.

۲- صدرا عهد و وفای بدان را طرفینی دانسته و در نهایت معنای وفای به عهد بندگان نسبت به خدا را معرفت نوری به مبدأ و معاد و ایمان شهودی و یقینی به همه معارف الهی دانسته است که از طریق دین محمد (ص) بدان راه می‌یابیم. و معنای وفای به عهد خدا نسبت به بندگان تابش انوار رحمت خداوند بر مراتب بندگی و مقامات سلوک از ادنی مرتبه آن تا اعلی مرتبه‌اش و فنا فی‌الله می‌باشد و علت پیمان‌شکنی انسان را ناشی از کثرت برخوردها و اصطکاک حیثیات عقلیه با جهات امکانی و نقایص حاصل از آن می‌داند.

۳- روش صدرا در رابطه تنگاتنگ و هماهنگ عناصر فلسفه، عرفان و قرآن و انفکاک ناپذیری فهم فلسفی و دینی وی از یکدیگر به دلیل رویکرد میان رشته‌ای او به مباحث علمی و تخصصی است که در مورد مسأله این مقاله آشکار و روشن گردیده.

کتابشناسی

آشتیانی، سیدجلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰ ش.

آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.

امام عسکری، حسن بن علی، تفسیر الامام عسکری (ع)، قم، مدرسه امام مهدی (ع)، ۱۴۰۹ ق.

امام صادق، جعفر بن محمد (ع) (منسوب)، مصباح الشریعه، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق.

ابن ابی جمهور احسانی، عوالی اللغالی، سید الشهداء، ۱۴۰۵ ق.

ابن عربی، محی‌الدین، فتوحات مکیه، به اهتمام عثمان یحیی و ابراهیم مذکور، قاهره الهیئه المصریه العام لکتاب، ۱۳۹۲ ق.

- جوادی آملی، عبدالله، *رحیق مختوم*، قم، اسراء، ۱۳۷۵ش.
- همو، *شرح حکمت متعالیه*، بی جا، الزهراء، ۱۳۶۸ش.
- صدرالدين الشيرازي، محمد ابراهيم، *الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربهه*، قم، المصطفوی، ۱۳۶۸ش.
- همو، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار، ۱۳۶۶ش.
- همو، *سوره یس*، قم، بیدار، ۱۳۶۱ش.
- همو، *شرح اصول کافی*، کتاب التوحید، همراه با تعلیقات ملاعلی نوری، تصحیح محمد خواجهوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰ش.
- همو، *شرح اصول کافی*، کتاب العقل و الجهل، تصحیح محمد خواجهوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش.
- همو، *شرح اصول کافی*، کتاب فضل العلم و کتاب الحجّه، تصحیح محمد خواجهوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
- همو، *مفاتیح الغیب*، همراه با تعلیقات ملاعلی نوری، تصحیح محمد خواجهوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
- همو، *اسرار الآیات*، با مقدمه و تصحیح محمد خواجهوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰ش.
- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- طباطبائی، محمد حسین، *المیزان*، ترجمه سیدباقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی با همکاری مرکز نشر فرهنگی.
- علامه مجلسی، *بحار الأنوار الجامعه لدرر الأخبار الأئمه الأطهار (ع)*، بیروت - لبنان، موسسه الوفا، بی تا.